

از : پی بر ۳۴ استالا

زیبا شناسی و طبیعت ۱

ترجمه : علینقی وزیری
استاد دانشگاه

اجازه می‌خواهم مطلب مورد لزومی را در اینجا بر سم یک جمله معترضه تحت عنوان « احساس طبیعت » یاد آور شوم .

قبلا دیدیم که برخی از منظورها بواسیله عناصر گروهی ، میتوانند یک حال روحی یا یک حال عاطفتی ، یک هیجان یا یک احساس را بما انتقال دهند . مثلا : نمایشنامه نویسی که قصد کرده است صحنه‌ای هر اس انگیز بوجود آورد ، در صورتی که از عهده انتقال این ترس بخوانندگان اثرش بر خواهد آمد و واقعا آنها را دچار وحشت خواهد کرد که بتواند با مهارت تمام و قدرت فوق العاده ، عناصر آن وحشت (وقتی آنها را) به نیکومی در بردارد ، یعنی بی‌ننگدگان و سادگان را با حساسیت و شگفتی و ...

سایر احساسات مانند عشق ، میهن پرستی ، احساس مهر بر این یا آن شخص ، سادی و غیره نیز بدینگونه انتقال مییابند . لکن احساسی موجود ...
معاصرین فواید بی‌شمار این زیبایی را و مقایله آن عقاید آغای کماکنالا جنینا شناسان نا امیدوار ...
طبیعت نوشته است تحت عنوان زیبا شناسی و طبیعت بنظر خوانندگان گرامی -
میرسانیم . (مترجم) (۳۸ صفحه ، ۴۰ سالقه مالیه)

است که تقریباً آشکارا با احساسات دیگر متفاوت میباشد، و آن احساس طبیعت است که غالباً در احوال زیبا شناسی ما دخالت تام دارد. - گذشته از این، در موردی که این احساس شدت مییابد، بی اختیار و بنا بر عادت، منظوری را که سبب ایجاد چنین احساسی در ما گشته است زیبا مینامیم، این خود يك مورد کاملاً ویژه است.

مثلاً: اگر نمایشنامه ای موجب ترس شما شود، خواهید گفت: هراس - انگیز است؛ اگر قهرمان داستانی علاقه ای در شما ایجاد کند خواهید گفت: چه مهر انگیز است؛ لیکن اگر در برابر يك آفتاب غروب، یا تابلومی از يك آفتاب غروب، یا يك دکور تئاتر، احساس شدید طبیعت را کردید، آنگاه خواهید گفت: چه زیباست. زیرا احساس طبیعت، متضمن چیزی بسیار کلی - ترا سایر احساسات است.

اینک به آزمایش این احساس که در بسیاری از احوال زیبا شناسی ما دخالت دارد و تأثیر مستقیم آنستکه منظورهائی را که موجد آنست زیبا مینامیم، میپردازیم.



بکبار دیگر به لیست منظورهائی زیبا نظر می افکنیم: يك شامگاه زیبا - يك کوه زیبا - يك گندم زار زیبا - يك دورنمای زیبا - يك زن زیبا - اینها همه منظورهائی هستند که عنصر «طبیعت» در آنها نقشی را ایفا می کند؛ و بهمان نسبت که این عنصر تغییر مییابد، آن ها هم دیگرگون می شوند.

مامعتقدیم، منظورهائی دیگری نیز همچون: يك سفونی زیبا - کتابی زیبا و کرداری زیبا یافت میشوند که مقدمتاً خیال می کنیم آنها بطور مستقیم از طبیعت چیز قابلی اخذ نکرده اند؛ بنا بر این، نتیجه میگیریم که: احساس طبیعت يك امر ضروری برای زیباشناسی نیست و وجودش مخلوط بالذات زیباشناسی میباشد.

ببینیم طبیعت چه دخالتی دارد؟ - وقتی در برابر طبیعت، طبیعت عربان، طبیعت بی انباز قرار میگیریم چه احساس می کنیم؟
نخست، يك مورد بسیار ساده آن را مورد مطالعه قرار میدهیم.

۱ - غرض «احساس مأخوذه از طبیعت» است که در این مقاله همه جا بطرز فوق تلخیص شده است. (مترجم)

بخطراتمركز افكار و جمعيت خاطر ، فرض ميكنيم در گذرگاه جبال
مرتفعي يكه و تنها قرار گرفته ايم .

چنانچه شخص حساسي باشيم ، هيجان شديدی را احساس خواهيم
کرد ، و همينکه بتدریج هراسمان زايل شد ، گوئيم : مجدوب منظوری
که در برابرمان قرار گرفته است گشته ايم ، يعنی مشاهده ميکنيم آن منظور
در آنحالت ، افکار ما را بسوی جهان ، و عظمت و حدود مافوق التصورش
هدايت ميکند ؛ در اين هنگام است که ما در نهايت شوق و رغبت ، خصيصه -
های حقير و بي مقدار خود را رها ميسازيم تا به کلیات توجه پيدا کنيم .

اين احساس ویژه را ، احساس طبيعت نام مينهيم ، و اگر بخواهيم
صحيح تر تشبيه شود ، بهتر آنست آن را احساس موجوديت طبيعت ، يا
احساس متافيزيک طبيعت نام بگذاريم . - اين احساس خالصی است که با
هيچ چيز آميخته نميگردد ، فقط ، طبيعت ، منحصرأ ، خود طبيعت ، تنها
جوهر (يا اريژینال) طبيعت است که ميتواند اين احساس را بشديدترين
وجه تفويض ما کند .

اکنون بينيم : طبيعت چيست ؟

اين عنوان به جهان ، بجهانی که خارج از انسان موجود ميباشد (بدون
توجه به استنباط آدمی) اطلاق ميگردد .

انسان ، خود سهمی از طبيعت است ، قوانين با نوامیسی هم که وی
را رهبری ميکنند خود ، جزئی از طبيعت محسوب ميشوند ؛ آدمی هرگاه
در برابر طبيعت و قوانينی که بر همه چيز حتمی بر انسانها و غير انسانها حکومت
ميکنند قرار ميگيرد ، به محض احساس نکات فوق بيک نگرانی باهيجانی
مخصوص ، که تا حدی رنگ مذهبی دارد دچار ميگردد .

غالبأ تنوع يا پيچيدگی های زندگی روزمره و متعارف انسانی ، موجب
ميشود که اين عوامل را بفراموشی بسپاريم ، و تمام توجه خود را منحصرأ
به خويشتن ، و اشتغالات کاملاً شخصی يا انسانی خود معطوف بداريم . . .
ليکن دفعه ، يك قانون طبيعت (هرچه ميخواهد باشد) کافی است که توجه
ما را بسوی خود جلب کند و معتقدمان سازد که : طبيعت نه تنها بقوانين
انسانی متکی نيست ، بلکه خودش فوق انسانهاست ؛ از اينجاست که آدمی
متوجه نوامیس کلی طبيعت ميگردد .

این احساس همان احساس طبیعت میباشد .

با تجربه و تفکیک هیجانهای مختلفی که مأخوذ از منظور های زیبا میباشد ، غالباً در درجه اول ، با این احساس طبیعت برخورد میکنیم ؛ فعلاً از این موضوع که : اگر این احساس از ضروریات نیست ، لیکن کافی است لاقلاً زیبایی را تذکار کند صرف نظر می کنیم ؛ ولی خاطر نشان می سازیم : هر گاه بمطالعه منظوری پرداخته ایم که زیبا نام داشته است ، غالباً به این احساس طبیعت برخورد کرده ایم .



برای اینکه بخوبی اندیشه خود را تفهیم کنیم ، لازم است موارد صریح احساس طبیعت را بمساعدت امثله ای بشمایانیم :

يك دوستدار هنر ، که ضمناً متمکن و متعین نیز هست در یکی از طالار - های منزل خود با وسایلی ، صحنه ای واقعی ، دقیق و کامل از يك منظره برف بوجود آورده است ... فرض کنید این صحنه چنانست که مطلقاً تقصی در آن دیده نمیشود ، بارش برف احساس میگردد ، آسمان خاکستری است ، برف بر درختان عریان و بی برگ نشسته است ، باد سردی میوزد ، پنداری که صدا های خفه ای بگوش میرسد ، خلاصه ، تصور کنید که تمام این عوامل از نظر اندازه هم ، مطابق با طبیعت هستند ، و پیش خود فرض میکنیم شما هم نگفته اند این يك صحنه ساختگی است . - در اینحال ، که تمام عوامل بطور کامل نمودار کننده يك وضع طبیعی هستند ، آیا شما تصور نمی کنید در برابر يك واقعیت قرار گرفته اید ؟ و آیا احساس شما همانگونه نیست که ممکن است در يك روز برفی واقعی از طبیعت دریافت کرده باشید ؟

اکنون فرض می کنیم شما اطلاع بدهند که اینها تماماً ساختگی است و شما در تالاریك عمارت مجللی قرار گرفته اید که مخصوصاً برای این تأثیر ساخته شده است ، حالا چه احساسی می کنید ؟ یقین است از هیجانی که در برابر طبیعت داشته اید کاسته میشود .

آری ، در این هنگام ، شما لذتی را که از يك روز برفی از طبیعت دریافت کرده اید تذکار میکنید ؛ شما ، تمام آن عوامل مشترک را که احتمالاً در يك روز زمستانی ، در هوای آزاد ، سبب لذتان شده است بخاطر می آورید ؛ بهر حال وقتی شما آگاه میشوید که این خود طبیعت نیست ، یعنی طبیعت

اصلی و حقیقی نمیباشد ، هیجان مودتی شما (اگر بتوان چنین گفت .)
زایل میشود ؛ پس در حقیقت این مورد چیزی نیست جز کپی خاطرات خود
شما که در معرض تماشا میمان قرار داده اند . نکته ای که در اینجا نقصان یافته
یا تقریباً مفقود گشته است ، همان احساس اصلی طبیعت ، یا به بیان دیگر ،
احساس فوق الطبیعه طبیعت میباشد .



احساسات مأخوذه از طبیعت ، به وجه های مختلف خود نمایی میکنند ؛
این احساسات قادرند که اشکال دیگر گونی داشته باشند و هر يك از دیگری
بر حسب ظاهر متمایز باشد .

«روسکین» احساس موجودیت طبیعت را بوجهی شدید و نادر آزموده
است ، یعنی او سنگ ریزه ای را بخاطر خود آن سنگ ریزه «دوست میدارد»
زیرا که آن سنگ ریزه يك ریگ حقیقی است ... ابری را از آن جهت
دوست میدارد که «يك ابر واقعی است» یعنی خود طبیعت است .

روسکین مینویسد : « لذتی داشتم که از هر لذت دیگری که تا سن
هجده و بیست بیادم میآید برایم ارجمند تر بود ، شاید بتوان آن شادی را با
شعف عاشقی ، هنگامیکه بوصل معشوق نجیب و مهربان خود توفیق مییابد
برابر کرد ، یعنی آن لذت را توصیفی بندهاشتم که در شان خود عشق میباشد
» من مطلقاً طبیعت را بمثابة مصنوع پروردگار فرض نمی کردم ، بلکه
همچون يك واقعه جداگانه می بندهاشتم که مستقل از خود خالق است » ...
» این احساس بر حسب توانی که داشت از هر گونه احساس قبیح ، مانند هر
نوع حسرت ، هر گونه تشویش ، آذ ، ناخشنودی و هر نوع هوسهای کینه -
توزانه احتراز و دوری میجست و بالعکس بسوی هر گونه اندوه ، هر نوع
شادی ، و هر قسم محبت صدیق و نجیب ، میگرائید ... » ... « گرچه هیچ
نوع احساس کاملاً مذهبی با آن آمیخته نبود ، ولی بهر حال يك ادراک دائمی
و قدوسی برای کلیات طبیعت (از خرد ترین تا عظیم ترین عناصرش) در آن
یافت میشد . . . یکنوع هر اس مذهبی ، فطری ، همراه با لذت ، خلجانی
وصف نشدنی همچون لرزشی که فرضاً از مشاهده روح از قید جسم رهایی
یافته به آدمی دست میدهد مرا فرا میگرفت ... من موقعی قادر به احساس
اینها میشدم که یکه و تنهادر برابر طبیعت قرار میگرفتم ؛ در آن هنگام از شوق

و بیم این احساس ، سرا پا میلرزیدم ، آری ، آنگاه که پس از زمانی دراز مفارقت از کوهپایه ها بسواحل مرتفع رودخانه ای میرفتم که آب گل آلودش غرش کنان بر سنگها میفتید ، آنگاه که نخستین تلاشهای درهم افق دور - دست را علیه يك آفتاب غروب مشاهده میکردم ، در آن لحظاتی که نخستین دیواره های کوتاه و شکسته و خزه گرفته کوهها به چشم میخورد لرزشی از شادی و هراس سراپایم را فرا می گرفت ؛ من مطلقاً توان توصیف این احساس را ندارم ، اگر بشود احساس گرسنگی جسمانی را برای کسی که هرگز طعم گرسنگی را نچشیده است توصیف کرد ، میتوانیم این خشتودی را هم که بمثابة يك گرسنگی قلبی است و منحصرأ به یمن انفاس قدسی سیری پذیر است ، توصیف کنیم . - به پندار من ، حتی کسانی هم که این احساس را درک کرده اند قادر به توصیفش نیستند ، یا بقول «وردز ورث» « این احساس «مانند شهوت مرا وسوسه میکند . « البته ، استعمال لفظ شهوت در اینجا توصیف نیکوئی نیست ، مگر اینکه بینیم وجه امتیاز آن ، با شهوت های دیگر کدام است . بهر حال ، من نمیدانم این احساس که : آدمی سنگ را بخاطر خود سنگ ، و ابر را بخاطر خود ابر دوست میدارد چه نوع احساس انسانی یا فوق انسانی است ؟ میمونی بخاطر خودش يك میمون دیگر را دوست میدارد و بيك گردواز آن جهت که میوه ایست علاقمند میباشد ولی هرگز سنگ را به آن سبب که سنگ است دوست نمیدارد ، در حالی که برای من سنگها همواره بمنزله آنان بوده اند ، « مطالعات درسی

باید گفت : واقعاً احساس طبیعت در «روسکین» بصورت شهوت تجلی کرده است : او ، در مقام دیگر نیز در این بلاه از « لطف هیجان » و از « تعلقی کودکانه و درعین حال بسیار عمیق » سخن رانده است ... ولی با تمام اینها ، اگر کاملاً به احساس طبیعت مناظر ، یعنی طبیعت مستقیم حساس بوده است در عوض برای احساس طبیعت دست دوم ، یا درجه دوم ، حساسیت کمتری داشته است ؛ هر دخالت انسانی در طبیعت ، بنظرش ضد طبیعی میآمده است ، منحصرأ طبیعت خام ، بی جان ، بیهوده و مطالعه نشده و دست نخورده دروی حساسیت ایجاد نمیکرده است .

« ژان ژاک روسو » و بسیاری از نویسندگان ، این لفظ « احساس طبیعت » را که ممکن است بوسیله یک دور نما یا یک منظره متبادر بذهن گردد تعبیر و توجیه کرده اند : مثلا « شوپنهاور » این احساس را کاملاً صریح و آشکارا اینچنین تعبیر کرده است : « منظره کوهستان که بطور ناگهانی در برابر دیدگان ما گشوده میشود ما را بسهولت بحالی جدأ روحانی و حتی متعالی سوق میدهد ، شاید این تأثیر از شکل کوهها و از طرح عظیم و کلی آنها که یگانه نتیجه اش خطی است که بامنحنی های پیوسته خود دور و نزدیک را بما می نمایاند مأخوذ شده باشد ، و شاید هم جاودانیت و استواری جبال در برابر نیستی که حاکم بر همه است این احساس را بوجود آورده باشد ، یا اینکه ممکن است اصلاً این جاودانیت و استواری مخصوصاً در برابر ما ، یعنی مائی که فناپذیر هستیم بیشتر بچشم بخورد ... بهر حال غرض آن نیست که تحت تأثیر کوهها جمیع افکار بیک بندار صریح برسند - بلکه ما دارای یک احساس خفی مبهمی هستیم که در برابر داشتن این وضعیت روحی مؤثر می باشد . »

احساس طبیعت وجوه دیگری نیز دارد . مثلا : « ام . ژی . بندا »^۱ در کتاب « گفت و گوی الوتر »^۲ با توصیفی بسیار بلیغ چنین میگوید : « خدا شناسی بردو نوع است یکی آنستکه آدمی وجود فناپذیر خود را مستحیل در طبیعت لایتناهی آرژو کند ، و دیگری آنستکه بخواهد جهان را قابل استحاله در وجود ناچیز خویش سازد ؛ شق نخست ، خدا شناسی فیلسوفان است ، و شق ثانی ، خدا شناسی زنان جوان کاریگری که در موسم بهار جلوه گری آغاز مینمایند اطلاق میشود . »

اینک بعنوان مثال معدودی از عالمهای اشکال احساس طبیعت را نشان میدهیم .

احساس طبیعت بی جان : این احساس در برابر مناظر ، صخره ها و سنگ ریزه ها و آسمان و غیره ایجاد میشود .

احساس طبیعت زنده : این احساس مثلا در برابر جسم انسانی بوجود میآید و بمعنی احساس غایت^۳ طبیعت است .

۱ - Eleuthere - M.J.Benda - ۲

۳ - غایت را معادل لفظ Fin و غایت را در برابر Finalité اختصار

کرده ایم . (مترجم)

احساس ارژینال^۱ : این احساسی است که از یک رنگ با یک صدای ارژینال یا بطور کلی ، اصلا از خود رنگ و صدا ایجاد میگردد . مانند احساسی که یک رنگ آبی آسمانی اصیل یا یک صدای اصلی مانند نت «دو» در انسان ایجاد میکند .

احساس قوانین کلی که شامل همه چیز میشود : مثل قوه جاذبه و قانون لوشاتولیه^۲ احساس طبیعت در درجه دوم خود انسان است . و احساس طبیعت در درجه سوم « ساخته های انسانی است ، یعنی هنر هائی است که ارتباط به قوانین کلی انسانی و قوانین کلی موجودات زنده دارد .
فعلا ماکاری نداریم جز اینکه هرچه زود تر ظواهر این احساس را که بسیار مختلف میباشد بنمایانیم و ضمناً مطالبی را که در زمینه رد ادراک گویو لازم است گفته شود ، خاطر نشان سازیم .

گویو معتقد است : مشاهده طبیعت ، و زیبا یافتن آن ، چیزی جز زنده انگاشتن آن و حتی الامکان یک شکل انسانی بدان دادن نیست . در حالیکه ماکاملا برعکس آن میاندیشیم و میگوئیم : مشاهده طبیعت و تهییج گشتن از آن بسبب آنستکه ما خود را طبیعی انگاشته ایم ، یعنی طبیعت را غیر انسانی یا فوق انسانی در نظر گرفته ایم ، و بهمین خاطر هم هست که خیال میکنیم ، جز به این طریق میسر نیست بتوانیم سهم بزرگی از احساس طبیعت را آشکار سازیم .



این احساس موجودیت طبیعت اصلی ، پیش از آنچه که تصور میکنیم در وجود ما صاحب قدرت و گسترش میباشد ، این احساس ، بدون آنکه آدمی توجهی بدان داشته باشد یا گسرواهی از هیجانهای ماسا همکاری مینمایند ، ولی این حقیقت را نیز باید دانست که اشخاص هم بطور متساوی حساس نیستند .

اکنون به مطالعه مواردی میپردازیم که این هیجان در آن ها تظاهر میکند .

۱ - چون این کلمه در این مقال با معانی دیگر کون از قبیل : اصلی - بدیع - بکرو نو آمده و خود مؤلف نیز در صفحات آینده درباره اش توضیحی داده است مانیز از جهت احتراز از ابهام ، عیناً آنرا برگزیدیم .
(مترجم)

۲ - Le Chatelier

نخست ، دقیقاً يك مورد تا حدی خاص را میآزماییم ، یعنی ، لذتی را مورد مطالعه قرار میدهیم که از مشاهده يك رنگ خالص ، یا شنیدن يك صدای خالص در ما ایجاد میگردد .

مثلاً : يك رنگ آبی را ، صرفنظر از لذت جسمانی که از آن دریافت میکنیم بعنوان نمونه اختیار مینماییم ؛ البته فعلاً از هر نوع شغف ، یا لذت ذهنی ، یا عملی که بر اثر دانستن خالص بودن این رنگ بنا دست میدهد چشم میپوشیم - با این شرط ، یعنی بموازات مسکوت گذاردن این لذت جسمانی اگر به نیکوئی دقت کنیم ، موجودیت رنگ آبی را میتوانیم احساس کنیم . یعنی ، با این احساس که در واقع دریافتن اصل و حقیقت رنگ با تمام قوانین مربوطه اش میباشد ، فکر ما بهیچان میآید . یا به بیان معمولی تر خواهیم گفت : حالا فهمیدیم ، این همان رنگ آبی است که اینهمه درباره اش حرف میزدند .

رو بهمرفته ، احساس ناموس کلی طبیعت، که این آبی نیز از آن تبعیت میکند يك احساس نسبی است زیرا عمل دیدن این آبی ، و نامی بر آن نهادن ، یا اینکه عمل شنیدن يك صدا ، و حتی برایش نوشتن ، چیزی نیست جز احساس خود ما ، زیرا اینها نه آبی هستند و نه نت ، مگر نسبت بما . ممکن است ما در برابر دورنمایی به هیجان بیاییم . این دورنما با دورنماهای دیگر چندان تفاوتی ندارد جز اینکه کمی مبهم تر و اندکی از نظر ادراک دشوارتر است ، در اینصورت اگر ما در برابر چنین منظره ای متأثر بشویم ، این هیجان ارتباط مستقیم با ادراک و فهم ما دارد . - بهمین گونه است در مورد طبیعت ، زیرا : طبیعت جز دورنما چیز دیگری نیست .

در جریان زندگی عادی ، که هیوازه بشوی سودجوئی ، یعنی اندیشه - هائی که محورش انسان است میگردانیم ، هر قانون طبیعی که ناگهانی خود - نمائی کند - هر تأثیری از ناموس طبیعت ، که هیجانی نظیر هیجان مذکور را در ما ایجاد نماید ، مخصوصاً اگر سریع بر ما تحمیل گردد و بالاچار توجه ما را بخود معطوف سازد و موجب گردد که هیجانات دیگر مان زایل شوند و حواسمان بالکل بدان مشغول گردند و بالاخره مسبب ایجاد هر نوع نمودی که در زبان عادی شاعرانه گویند ، بشود ، درحقیقت توجه سریعی به احساس طبیعت است .

آنگاه که بر شهری بر جوش و خروش و متجدد ، برف می بارد - یا در آن هنگام که شب فرا میرسد اگر آسودگی خیال اجازه ادراک این دو (برف و شب) را بدهد ، این آسمان برفی و این شب پرستاره قادر خواهند بود طبایع حساس را به هیجان و تأثر بیاورند .

کسانی که « روانی مه آلود » دارند ، بر اثر همین « احساس طبیعت گذرا » است - روح این اشخاص در گرفتاریها و اشتغالات زندگی جاری ، تحت تأثیر قوانینی و الاتی متمایل صعود به عواملی دیگر میشود ، یا لافل خواهانست که در اندک فراغت خاطر متصاعد گردد ، لیکن وقتی می بیند که زندگی روزمره بصورت واقعیتی که فعلاً اثر آن مهتر از تمام قوانین طبیعی است در برابرش خود نمائی میکند عدم تعادلی در روان او (مخصوصاً اگر صاحب طبیعی کمتر صریح و حساس باشد) ایجاد میگردد ، این عدم تعادل سبب میشود که روح این چنین اشخاص بیک ابهام یا تیره گی یا غم و اندوه متمایل میگردد . جمله « روان مه آلود » درباره اینان تعبیر مناسبی بنظر می آید .

(دنباله دارد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی